

باز هم درباره‌ی کتاب حماسه‌ی سپاهکل گفتگوی ربیع نیکو با ناصر مهاجر

• بر پایه‌ی تصویری که کتاب از این جوانان می‌دهد، چرا نباید آن‌ها را ماکیاولیست و روشنفکران تروریست دانست؟! چرا نباید آن‌ها را گانگستر خواند و "فدائیان جهل" نامید؛ همین واژه‌هایی که اندیشه‌ی یویا، مهرنامه و امثالهم مثل نقل و نبات استفاده می‌کنند برای خراب کردن درخشان‌ترین و پاکبازترین جوانان یک نسل ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
دوشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۹۵ - ۲۰ مارس ۲۰۱۷

بن‌مایه‌ی متنی که در پی می‌آید، روز شنبه ۱۱ فوریه ۲۰۱۷ از رادیو همبستگی [۱] سوئد پخش شد.

به سبب زمان محدود برنامه، به پاره‌ای از سندهای موجود درباره‌ی گروه جنگل و آغاز رزم چریکی در ایران نتوانستیم بپردازیم. از چند مورد مهم شتابان درگذشتیم: چیستی "هسته‌ی انقلابی"، ویژگی روش واقعه‌نگاری حمید اشرف، زبان مصطفی شعاعیان و نگاه رهبران فدائیان به نثر وی، نیز بودوباش گروه جنگل از رهگذر بازخوانی نوشته‌های چاپ شده‌ی حمید اشرف

بهتر آن دیدیم که در چهارچوب همان گفتگو، پاره‌ای از شهادت‌های تاریخی و نشانه‌های عینی را بازگویم؛ با نشان دادن سرچشمه‌ها.

پرسش‌ها را همان‌گونه که بود نگه‌داشته‌ایم. گفته‌های رادیویی و تلویزیونی استناد شده در متن را به نوشتار درآوردیم. داده‌های تازه و نویافته را که پس از آن گفتگو و در چند هفته‌ی گذشته به دست داده شده به خدمت نگرفته‌ایم و آن‌ها را برای قدرت بخشیدن به پرسش‌ها و ثابت کردن فرضیه‌ها مان به کار نبسته‌ایم.

ربیع نیکو: آقای مهاجر، برای ما بگویید اعتبار یک کار پژوهشی در چیست؟

ناصر مهاجر: بیش از هر چیز در دقت پژوهش است؛ در درستی داده‌ها، رویدادها، نام‌ها. در یافته‌های موثق و متقین. این وثوق و یقین زمانی به دست می‌آید که اهل فن و کسانی که نسبت به موضوع پژوهش شناخت دارند، یافته‌های پژوهشگر را تایید کنند. سند باید مورد اجماع اهل فن قرار بگیرد. این یکی از پایه‌های اصلی اعتبار یا اصالت هر سند است. این اجماع لزوماً یک‌شبه به دست نمی‌آید. بدیهی‌ست راستی‌آزمایی سند نویافته، زمان می‌برد. پاره‌ای سندها زود و پاره‌ای دیگر با گذشت زمان محک می‌خورند و روشن می‌شود که اصل‌اند یا نسخه‌ی بدل. به هر رو اما از مهم‌ترین ملاک‌ها برای سنجیدن درستی یا نادرستی سند، اجماع کارشناسان- در اینجا تاریخ‌دانان- است. اگر سندی را پیدا کنید که از همان روز اول رونمایی‌اش شماری از اهل فن و شمار زیادی از کسانی که نسبت به موضوع سند شناخت دارند، اهلیت دارند، کارشناس‌اند، درباره‌ی درستی یا اصالتش تردید کنند، آن سند را باید به دیده‌ی شک نگریست و کنار گذاشت. البته پژوهشگر تاریخ، اگر به راستی پژوهشگر تاریخ باشد، پیش و بیش از هر کس، نسبت به چند و چون سندی که یافته احساس مسئولیت می‌کند. او بیش از هر کس دیگر باید معیارهای راستی‌سنجی را نسبت به سند به کار بندد و با وسواس و مغزی سرد به پرس‌وجو و کندوکاو درباره‌ی سندی که به دستش رسیده، برآید. باید ببیند آن سند از کجا به دست آمده؟ چگونه به دست آمده؟ باید ببیند سند به چه ترتیب تنظیم شده؟ به چه صورت تهیه شده؟ نام‌ها، رویدادها و تاریخ‌ها تا چه حد با واقعیت تاریخی سازگارند.

ما امروزه رشته‌ای داریم به نام سندپژوهی. این رشته مانند هر رشته‌ی دیگر علمی، سنجه‌ها و شاخه‌های ویژه‌ی خودش را دارد. کالبدشناسی سند، اهمیتی به سزا دارد. قدمت کاغذ را باید بررسیید، خط‌شناسی و رسم‌الخط، یک شاخه‌ی دیگر کار است. واژگانی که در سند استفاده شده، پاره‌ای وقت‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم اصالت یا ساختگی بودن سند می‌یابد. امروز به راحتی می‌توان دریافت که برای تایپ یک سند سی‌چهل سال پیش، از چه ماشین تحریری استفاده شده است...

ربیع نیکو: آقای مهاجر، عذر می‌خواهم، در این باره هم بگویید که رابطه‌ی پژوهشگر و مخاطبش به چه شکل باید

باشد؟ من مخاطب، تا چه حد حق و حقوق دارم؟ تا چه حد می‌توانم درخواست کنم که: آقای پژوهشگر تو باید اصالت این سند را به ما ثابت کنی!

ناصر مهاجر: این از حقوق اولیه خوانندگان نوشته‌های پژوهشی و تاریخی است که بدانند سرچشمه‌های نوشته‌ای که می‌خوانند چیست یا سندی که به دست‌شان داده شده چگونه و از کجا به دست آمده است. از این روست که پژوهشگر پیش از این که پژوهش خود را ارائه دهد، در دیباچه‌ی کتاب و یا رساله‌اش می‌نویسد سند یا سندهای نیافته را از چه راه به دست آورده، که آنرا در اختیارش گذاشته و چگونه به وثوق سند پی‌برده. می‌خواهم بگویم پیش از اینکه خواننده از نویسنده بخواهد که شناسنامه‌ی سند را به دست دهد، بر نویسنده و یا پژوهشگر است که به این مهم بپردازد. پژوهشگر، خود باید نسبت به این مسئله حساسیت داشته باشد؛ نه تنها برای احترام به خواننده، بلکه به عنوان اسلوب کار و راه روش جاافتاده در پهنه‌ی پژوهش. این‌ها که خدمت‌تان عرض کردم، اصول ابتدایی و جاافتاده‌ی کار ماست.

ربیع نیکو: خُب، حالا با توجه به گفته‌ی شما، من می‌خواهم بحث را کمی جلوتر ببرم و به موضوع بحث و مصاحبه‌ی امروز یعنی نقد کتاب حماسه‌ی سیاهکل حمید اشرف برسم. من بجز شما با دو شخصیت دیگر هم در مورد این کتاب مصاحبه کرده‌ام؛ آقایان فریبرز سنجر و فرخ نگهدار. آقای فرخ نگهدار مهمان اولم بود. در مقدمه‌ی کتاب حماسه‌ی سیاهکل هم گفته شده که فرخ نگهدار یک نسخه‌ی دست‌نویس این اثر را در اختیار پژوهشگر، یعنی انوش صالحی گذاشت که «نسخه‌ی تاپپی» آن را «دوستی از ایران» به ایشان داده است. وقتی من از آقای نگهدار سوال کردم که این نسخه‌ی دست‌نویس چگونه به دست شما رسیده؟ خیلی راحت گفتند که من «به این سوال شما جواب نمی‌دهم... فقط می‌گویم که این کتاب... در سال ۶۱ به دست ما رسیده است.» [۲] یعنی به سوالی که من فکر می‌کردم واقعا کلیدی‌ست، خیلی راحت می‌گفتند: پاسخ نمی‌دهم!

ناصر مهاجر: خُب، این اشکال کار است. نمی‌شود درباره‌ی سرچشمه‌ی سند هیچ نگفت و به اهل کتاب گفت بپذیرید که این سند اصل است و اصالت دارد. چرا؟ چون «من [فرخ نگهدار] وقتی کتاب به دستم رسید و آن را خواندم، دیدم حمید اشرف را و خصوصیات او را. هیچ چیز و هیچ نکته‌ای... که من را به شک وادارد که این حمید اشرف نیست در وجود من برنخاست...» [۳] درباره‌ی نکته‌هایی که هر خواننده‌ی موشکاف حماسه‌ی سیاهکل را به شک وامی‌دارد، دیرتر حرف خواهم زد. در اینجا تنها تاکید می‌کنم درست نیست به خواننده گفت: من مدرک ندارم که بتوانم ثابت کنم حماسه‌ی سیاهکل نوشته‌ی حمید اشرف است، «نمی‌توانم شواهد تاریخی بیاورم، فاکت بیاورم، نقل قول از افراد بیاورم، یا دیده شدن در جایی بیاورم که فلانی هم به این استناد کرده...» [۴] اما ای خواننده تو بپذیر که این نوشته را حمید اشرف نوشته است. آقای نگهدار البته آگاه است که اثبات اصالت نوشته با تاریخ‌نگار است و چه بسا به این سبب می‌گوید: «اگر از من سوال کنید که شما بر اساس یک تحقیق تاریخی علمی، تاریخ‌شناسانه، تاریخ‌نگارانه معتقدید که می‌توانید ادله رو بکنید که این کار حمید اشرف است و جز این نیست؛ نه من یک همچو کاری را نمی‌توانم بکنم.» [۵] گمان می‌کنم آقای نگهدار امیدوار بود که این کار را آقای انوش صالحی به انجام رساند.

به هر رو، بدون ارائه‌ی توضیحی فراگیر و همه‌سویه درباره‌ی سندهای نیافته نباید انتظار داشت که اهل کتاب اصالت سند و آنچه را که بر بنیاد آن "سند" یا "سندها" نوشته می‌شود، بپذیرند. به‌ویژه کسانی که به پهنه‌ی پژوهش‌های تاریخ ایران این روزگاران پا می‌گذارند، ناگزیرند که به انجام این مهم سخت پایبند باشند. نباید فراموش کرد در چه دوره و زمانه‌ای می‌زییم و چگونه حکومتی بر کشور ما حاکم است. ما با حکومتی روبه‌رویم که بازنویسی تاریخ ایران را - همه‌ی سویه‌های تاریخ ایران را - یکی از وظیفه‌های تعطیل‌ناپذیر خود تعیین کرده است. طیف گسترده‌ای از پژوهشگران و تاریخ‌نویسان اسلامی و غیراسلامی، بازنویسی تاریخ نهادها، نیروها، چهره‌ها و جریان‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی این کشور را به شکل بی‌پیشینه‌ای به‌پیش برده‌اند. در تاریخ ایران حکومتی را نمی‌شناسیم که به چنین شکل و شدتی به بازنویسی تاریخ همه چیز کشور کمر بسته باشد. و این امر بیشتر با تکیه بر سند انجام گرفته است. [۶] هیچ حکومتی هم در تاریخ ایران به اندازه‌ی این‌ها سند چاپ نکرده است. در میان سندهایی که چاپ کرده‌اند اسناد ساواک جای و جایگاهی ویژه داشته است. با این اسناد، زندگی بسیاری از شخصیت‌های سیاسی، حزب‌ها و جریان‌های فکری کشور را نوشته‌اند و چهره‌ی غیر و غیرخودی را خراب و بی‌اعتبار کرده‌اند: رجال سیاسی عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک، حزب... به روایت اسناد ساواک، چپ در ایران به روایت اسناد ساواک و و. این خُرده روایت‌ها، پیش‌درآمد و بُن‌مایه‌ی زندگی‌نامه‌ها، فیلم‌نامه‌ها و کتاب‌های تاریخی بوده که در این چند سال گذشته به بازار عرضه شده است.

ما با یک چنین وضعیتی روبه‌رو بوده‌ایم. باتوجه به این وضعیت، مسئولیت پژوهشگران مستقل دو برابر می‌شود. حتا اگر کسی از ما نپرسد فلان سند را از کجا آورده‌ای و چگونه به اصالتش پی‌برده‌ای، مسئولیت اجتماعی و حرفه‌ای

به ما حکم می‌کند که شناسنامه‌ی سند را به دقت و جزئیات در برابر همگان قرار دهیم. اگر کسی از زیر این مسئولیت شانه خالی کند و به روشنی نگویید سند را چه کسی به‌دست او داده و چگونه به وثوق آن پی‌برده، باید بداند که وظیفه‌ی اولیه و تکلیف پژوهشگری خود را انجام نداده است. باید پیامدهای رفتارش را بپذیرد. باید بداند با راز و رمز سخن گفتن و علم لدنی را بنیاد شناخت قرار دادن، فضا مه‌آلود می‌شود و راه هرگونه حدس و گمانی را می‌گشاید. برای اینکه فضا کمی باز شود، دست‌کم می‌تواند کل سند نویافته را، همانی را که به‌دست، دارد در برابر دیده‌ی همگان قرار دهد. امروزه این کار بسیار سهل و ساده شده است. می‌شود هر دو نسخه‌ی موجود حماسه‌ی سپاهکل، یعنی نسخه‌ی خطی آقای نگهدار و نسخه‌ی چاپی آقای صالحی را در یکی از سایت‌های اپوزیسیون قرار داد.

همین‌جا بگویم که یکی دیگر از وظایف پژوهشگر در برابر خواننده این است که چند برگ از سند نویافته را در کنار متن حروف‌چینی شده کلیشه کند و در کتاب بیاورد. این نه تنها وظیفه‌ی پژوهشگر است، بلکه یکی از اصول جافتاده‌ی کار است.

من در شگفتم که چرا آقای صالحی به این اصول جافتاده و جهان‌شمول اعتنایی نکرده‌اند، بی‌پرس‌وجو، بی‌هیچ توضیح و بدون ارائه‌ی نمونه‌های اصل، آنچه را که سندی نویافته پنداشته‌اند به چاپ دادند. شگفت‌انگیزتر، روش کار و رفتار ایشان با سند است. ببینید در یک اشاره کوتاه که به جای پیش‌گفتار کتاب نشانده‌اند، چه گفته‌اند:

«در ماه‌های پایانی تالیف کتاب بودم که فرخ نگهدار مرا از وجود نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر آگاه کرد. این کتاب با تطبیق این دو نسخه آماده شده است. در روند آماده‌سازی کتاب، سعی بر این بوده است که با کمترین تغییر اصالت متن اصلی حفظ شود؛ مگر تصحیح برخی اسامی شهرها و آبادی‌ها که با تغییرات جزئی اصلاح شده‌اند. مواردی هم که نیازمند تصحیح یا توضیح بیشتر بوده‌اند به زیرنویس ارجاع داده شده‌اند.» [V]

به راستی شگفت‌انگیز است! مشکل تنها این نیست که نمونه‌هایی از نسخه‌ی تاپیی آقای انوش صالحی و دست‌نویس آقای فرخ نگهدار در کتاب نیامده است. کاربستِ واژه‌ی "نسخه‌ی دست‌نویس" در بافت یک اشاره کوتاه نیز توهم‌زا، گمراه‌کننده و پدیدآورنده‌ی این تصور است که نسخه‌ی دست‌نویس، دست‌خط حمید اشرف است. اما اینک هویدا شده نسخه‌ی دست‌نویسی که آقای انوش صالحی به آن اشاره دارند، به‌دست حمید اشرف نوشته نشده است. فزون بر این مسئله‌ی «تصحیح برخی اسامی شهرها و آبادی‌ها»ست. آقای انوش صالحی اگر در قید راستی‌آزمایی سند بودند و به راستی در جایگاه یک پژوهشگر می‌ایستادند وظیفه‌ی خود می‌دانستند که برای اصالت‌سنجی سند، حداقل آنچه را که لازم است انجام دهند. در این صورت به هیچ‌وجه به خود حق نمی‌دادند «تغییری» ولو اندک در متن سند نویافته به‌وجود آورند و به «تصحیح برخی اسامی شهرها و آبادی‌ها» بنشینند! به این دلیل ساده که سستی و یا استواری متن، درستی یا نادرستی نام شهرها و آبادی‌ها و... از نشانه‌های شناخته شده‌ایست که می‌تواند اصالت یا بی‌اصالتی یک متن را برنامه‌ریزی کند.

ربیع نیکو: حالا با این توضیحاتی که شما دادید، خیلی مستقیم سوالم را مطرح می‌کنم. این کار، این کتاب، کار حمید اشرف است یا نه؟

ناصر مهاجر: به نظر نمی‌رسد. به نظر نمی‌رسد که این کار، کار حمید اشرف باشد.

ربیع نیکو: دلایل‌تان چیست؟

ناصر مهاجر: در پاسخ به نخستین پرسش‌تان، ملاک‌های اولیه‌ی سنجش هر سند نویافته‌ای را برشمردم. آقای صالحی هیچ‌یک از این ملاک‌ها را برای راستی‌آزمایی سندی که عنوان حماسه‌ی سپاهکل به آن داده شده، به کار نگرفته‌اند. ایشان تا همین چند روز پیش حتماً حاضر نبودند چند صفحه از نسخه‌ای را که در دست دارند، در برابر دید همگان بگذارند. پس از شش ماه به این کار تن دادند و پس از اینکه از هر سو زیر فشار قرار گرفتند. دیگر اینکه "اجماع اهل فن" که چه عرض کنم، هیچ‌کس- تکرار می‌کنم هیچ‌کس- تاکنون اصالت این سند را تأیید نکرده است. این هم جای شگفتی و نیز درنگ بسیار دارد که چرا آقای صالحی و آقای فرخ نگهدار این "سند" را پیش از انتشار به فدائیان پیشین و یاران حمید اشرف نشان ندادند و از آن‌ها نخواستند درباره‌ی صحت و سقم داده‌های این نوشته‌ی منتسب به حمید اشرف برداشت‌شان را بگویند و آگاهی یا ناآگاهی‌شان را نسبت به‌وجود چنین نوشته‌ای در سازمان فدائیان خلق، با آن‌ها در میان بگذارند. روز رونمایی کتاب حماسه‌ی سپاهکل در شهر کلن آلمان که پاسخ آقای مهدی فتاپور دوست دیرین و هم‌سازمانی سال‌های سال آقای نگهدار را به خبرنگار بی.بی.سی. فارسی شنیدم، به راستی جا خوردم. آقای فتاپور نیز این کتاب را پیش از چاپ ندیده بودند. به آقای جمال‌الدین موسوی

خبرنگار بی.بی.سی. گفتند که «درسال‌های اخیر این کتاب به دست آقای صالحی رسیده و... از اینکه چه مسیری را طی کرده و ایشان چگونه این کتاب را به دست آورده‌اند، اطلاع ندارم.» [۸] پس از شنیدن این خبر به پرس‌و‌جو برآمدم و با شماری از فدائیان پیشین که می‌شناسم، تماس گرفتم. هیچ‌کس، هیچ‌کس حماسه‌ی سیاهکل را نه دیده بود و نه از درون‌مایه‌ی آن کلامی شنیده بود. این نیز یکی از دلایل‌های تردید من نسبت به اصالت این کتاب است. ببینید، حمید اشرف یک انقلابی‌تشیکیلاتی بود. از سنین نوجوانی به کار تشکیلاتی روی آورده بود و تا آخرین دم زندگی پایبند تشکیلات و ضوابط تشکیلات ماند. آن هم با نظم و انضباطی آهنین. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران برای او همه چیز بود. زندگی‌اش بود. یک چنین فردی که همه‌ی هستی‌اش سازمان بود، نمی‌توانست کتابی درباره‌ی زایش آن سازمان بنویسد و دست‌کم به چند نفر از هم‌زمانش نگوید که سرگرم این کار است. این کار از یک چنین انسانی مطلقاً بعید است.

دیگر اینکه نثر حمید اشرف را ما می‌شناسیم. یک سال مبارزه‌ی چریکی در شهر و کوه (اسفند ۱۳۵۰)، شعارهای وحدت (نبرد خلق، شماره‌ی ششم، اریه‌شست ۱۳۵۴)، سر مقاله‌ی نبرد خلق، شماره‌ی هفتم (خرداد ۱۳۵۵) از نمونه‌های نثر حمید اشرف است. نثر این نوشته‌ها و نثر حماسه‌ی سیاهکل همانند نیستند. حمید اشرف حمله‌های کوتاه، فشرده و محکم می‌نوشت. اهل درازگویی نبود. شرح و بسط کم می‌داد و تصویر در نوشته‌هایش کمتر به چشم می‌آید. این بازنشاساننده‌های نثر حمید اشرف، درست برخلاف بازنشاساننده‌های نثر داستانی و پُر از تصویر حماسه‌ی سیاهکل است. باید بیافزایم که هیچ‌یک از کسانی که با حمید اشرف زندگی کرده‌اند، کار کرده‌اند، رفاقت داشته‌اند نگفته‌اند که او از هنر قصه‌نویسی هم بهره‌مند بود. حماسه‌ی سیاهکل ساخت و پرداخت یک داستان کوتاه را دارد؛ یک داستان کوتاه است. راوی این داستان که می‌گویند حمید اشرف است اما روحیه و رویکرد حمید اشرف را به رویدادها و آدم‌ها ندارد. کسانی که حمید اشرف را از نزدیک می‌شناختند هرگز نگفته‌اند که با آدم‌ها به این صورت برخورد می‌کرد...

ربیع نیکو: یعنی از موضع بالا به پایین و با نگاهی تحقیرآمیز.

ناصر مهاجر: با نگاهی از بالا، با گونه‌ای شتابزدگی در ارزیابی آدم‌ها، با بی‌مسئولیتی و بی‌انصافی...

ربیع نیکو: یکی از مواردش، برخورد به آقای ایرج نیری‌ست. لابد به یاد دارید که در حماسه‌ی سیاهکل آقای صالحی، حمید اشرف می‌گوید: «خود را به منزل [ایرج] نیری رساندیم. این اولین و آخرین ملاقات من با نیری بود. جوانی بلند قامت و خوش سیما و بسیار ساده دل و مهربان بود و من با دیدن او از خود می‌پرسیدم: آیا به راستی او مشکلات کاری را که شروع کرده است، می‌داند؟ آیا فقط شور و شوق انقلابی انگیزه‌ی او در اقدام به پذیرفتن این راه شده است؟» [۹] من شخصاً از آقای ایرج نیری شنیدم که می‌گفتند: احساسم این است که این کتاب کار حمید اشرف نیست.

ناصر مهاجر: نکته‌ی دیگر در خور توجه، نام این کتابچه است: "حماسه‌ی سیاهکل". من تردیدهای جدی دارم که حمید اشرف می‌توانست از چنین عنوانی استفاده کند برای یادمانده‌هایش درباره‌ی رویداد سیاهکل. اجازه بدهید این نکته را بشکافم. یکی از اصل‌های اولیه‌ی سندشناسی، زبان سند است و باریک شدن بر واژه‌هایی که در آن آمده. برای کامیابی در این کار، کندوکاو در تاریخ تدوین سند اهمیت زیادی دارد. راه‌های گوناگونی سندشناس را به سرمنزل مقصود می‌رساند که بررسی‌اش از حوصله‌ی این بحث خارج است. آقای صالحی در یک اشاره‌ی کوتاه که همانا پیش‌گفتار حماسه‌ی سیاهکل است، حدس زده بودند که این نوشته در سال ۵۳ انتشار یافته. در نوشته‌ی تازه‌شان اما بیان داشته‌اند که «باتوجه به گفته‌ی بیژن فرهنگ آزاد که آن را قبل از بهار ۱۳۵۲ در تشکیلات [مصطفی شجاعیان] دیده است، می‌توان باز هم گفت که این اثر قبل از این تاریخ آماده شده است... در حوالی سال ۱۳۵۱». [۱۰] به این موضوع نمی‌پردازم که پژوهشگر راستین چگونه به تاریخ‌سنجی وقایع می‌نشیند و به چه ترتیب حافظه‌ی شاهدان را می‌آزماید و بازمی‌آزماید تا نسبت به تاریخ تدوین سند یقین پیدا کند. اما نمی‌توانم در این باره سکوت کنم که تجدیدنظر نسبت به تاریخ نگارش اثر بر پایه‌ی تماس تلفنی با کسی که حتا نمی‌دانیم متن در اختیارش قرار گرفته است یا نه، گونه‌ای ولنگاری‌ست و سرگشتگی و کوشش برای رهایی از مخمصه‌ای خود ساخته. طرفه اینکه تنها تاریخ نگارش حماسه‌ی سیاهکل نیست که مورد تجدید نظر قرار گرفته. منشای اولیه اثر هم از این رهگذر جابه‌جا شده است؛ آن هم با یک چرخش قلم و بدون بازبینی سرچشمه‌ی اشتباه نخستین. بگذارید آنچه را که نوشته‌اند، برای‌تان بخوانم:

«وقتی متوجه شدم که منشأ اولیه‌ی این اثر نه تشکیلات سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، بلکه تشکیلات جبهه‌ی دموکراتیک خلق بوده است، به جستجو درباره‌ی سابقه‌ی این اثر در میان بازماندگان آن تشکیلات پرداختم. تاکنون بیژن فرهنگ آزاد در تماسی تلفنی تایید کرده است که با این نوشته اولین بار به هنگام حضور در خانه‌ی

تشکیلاتی که دیگر اعضای آن نادر شایگان شاماسبی و حسن رومینا بودند آشنا شده و آن را همانند سایر جزوه‌ها و نوشته‌هایی که در آن دوران به دستمان می‌رسید، مطالعه کرده است. او حتا به یاد دارد که بخش مربوط به چگونگی اعتماد عده‌ای از افراد گروه جزئی به عباس شهریاری (اسلامی) بین او و دو تن دیگر مورد بحث قرار گرفته بود.» [۱۱]

ربیع نیکو: خوب شد به این‌ها اشاره کردید. همه‌ی این شخصیت‌هایی را که نام بردید به نوعی ادعا کرده‌اند که ما این جزوه را در سال ۱۳۵۱ دیده‌ایم و خواندیم. ما می‌دانیم در آن مقطع، مصطفی شجاعیان پناه گرفته بود در خانه‌های تیمی سازمان چریک‌ها. این را هم می‌دانیم که او با هماهنگی حمید اشرف برای مدتی به مشهد فرستاده شد. شما رگه‌هایی از ذهنیت و تحلیل دیگران را در این نوشته می‌بینید یا نه؟

ناصر مهاجر: اول اجازه بدهید آنچه را که داشتم درباره‌اش می‌گفتم، به پایان برسانم...

ربیع نیکو: بفرمایید.

ناصر مهاجر: خدمت‌تان عرض می‌کردم که تردید دارم حمید اشرف عنوان کتابی را که درباره‌ی چند و چون رویداد سیاهکل است، حماسه‌ی سیاهکل بگذارد. آقای صالحی در توضیحاتی که به تازگی درباره‌ی حماسه‌ی سیاهکل چاپ کرده‌اند (که درست این بود بیشتر و در پیش‌گفتار کتاب به خواننده گفته می‌شد)، از قول فردی به نام مجید طوسی نوشته‌اند:

«در روزهای پس از انقلاب به هنگام آماده‌سازی آثار بجا مانده از مصطفی شجاعیان در چهارچوب انتشارات انقلاب، تایپ برخی از آن آثار از جمله حماسه‌ی سیاهکل به من واگذار شد. نسخه‌ی ابتدایی حماسه‌ی سیاهکل یک نسخه‌ی تایپی معمولی بود که روی جلد آن نام‌های حماسه‌ی سیاهکل / حمید اشرف با خودکار نوشته شده بود.» [۱۲]

چند برگ دورتر می‌نویسند:

«در متن اصلی حماسه‌ی سیاهکل هیچ نامی از نویسندگی اثر نیست. در مقدمه‌ای که توسط "یک هسته‌ی انقلابی" نوشته شده است از نویسندگی به عنوان "رابط شهر و کوه" نام برده می‌شود. مجید طوسی به خاطر می‌آورد که نمونه‌ی اولیه‌ای که از روی تایپ نسخه‌ی منتشر شده سال ۱۳۶۳ آماده شد، دارای یک جلد کاغذی بود که با خودکار روی آن نوشته بودند "حماسه‌ی سیاهکل / حمید اشرف."» [۱۳]

حُب، اگر نه در متن تایپ شده نامی از حمید اشرف آمده و نه در مقدمه‌ای که آن «هسته‌ی انقلابی» غیبی بر آن نوشته، بجاست که بپرسیم آقای صالحی چگونه به خود اجازه داده‌اند که نویسندگی حماسه‌ی سیاهکل را حمید اشرف بشناسانند. چرا؟ تنها به این علت ساده که حمید اشرف «... روایتگری است که از نزدیک درگیر ماجراهایی بوده و آن‌ها را روایت می‌کند...» [۱۴] ایشان پس از اشاره به شماری از آن ماجراها که هر یک جای گفتگوی بسیار دارد، ادامه می‌دهند که:

«گزارش‌ها کامل و با اشاره به جزئیات ماجراهاست... راوی از رخدادهایی سخن به میان آورده است که تاکنون در هیچ منبعی منتشر نشده و یا در خاطرات به نگارش درآمده، سخنی از آن‌ها نبوده است؛ همانند گرفتاری در بندر شاه و شناخته شدن توسط بستگان ناصر سیف دلیل‌صفایی... راوی کسی است که در روز ۱۶ بهمن آخرین دیدار را با گروه جنگل در بلندی‌های سیاهکل انجام داده است و پس از دستگیری‌ها، یکی از آن پنج نفری است که از بگیر و ببند در امان می‌ماند.» [۱۵]

آقای صالحی اگر نسبت به درست‌ی و نادرستی داده‌ها و «رخدادهایی که در هیچ منبعی منتشر نشده» حساسیت بیشتری داشتند و به یکی از ابتدایی‌ترین اصل‌های کار پژوهش، یعنی شک علمی، پایبند بودند، نه تنها درباره‌ی صحت و سقم «رخدادهایی... که تاکنون در هیچ منبعی منتشر نشده و یا در خاطرات به نگارش نیامده» پرس‌وجو می‌کردند، نه تنها انبوه اشتباه‌های آشکار و ادعاهای بی‌پایه‌ی این روایت از رویداد سیاهکل را نادیده نمی‌گرفتند، بلکه به این سناریو نیز می‌اندیشیدند که چه بسا نویسندگی یا نویسندگان کتاب، کس یا کسانی جز حمید اشرف باشند. کسی یا کسانی که روایتی از رویداد سیاهکل را بر ساخته‌اند، راوی را "حمید اشرف" شناسانده‌اند، کوشیده‌اند در جلد او فرو روند و حمید اشرفی بیافرینند یکسره متفاوت از حمید اشرفی که هم‌زمانش شناخته‌اند. به این نکته باز می‌گردم و در اینجا زمینه‌ی تردیدم را باز می‌کنم.

ببینید، تا سال ۱۳۵۷ رویداد سیاهکل در ادبیات سازمان چریک‌های فدایی خلق و خیل هواداران این سازمان، رستاخیز سیاهکل بود. حتی در مراسم ۱۹ بهمن ۱۳۵۷، رستاخیز سیاهکل محور یگانه‌ی تبلیغ بود و بزرگداشت این رویداد. "حماسه‌ی سیاهکل" ترجیع‌بند تبلیغ و ترویج فدایی‌ها نبود. این فرمول پس از انقلاب در ادبیات چپ فراگیر شد. تا پیش از انقلاب، رستاخیز سیاهکل رواج داشت. از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در بزرگداشت ۱۹ بهمن، از رستاخیز سیاهکل یاد می‌شد. در اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، جزوه‌ها، سخنرانی‌ها همه‌جا از رستاخیز سیاهکل یاد سخن داده می‌شد. معنا یا تعریف آن را هم بیژن جزنی به دست داد بود:

«به دنبال شکست‌های تاریخی جنبش کارگری و جنبش رهایی‌بخش، به دنبال تسلیم‌طلبی رهبران اپورتونیست و به دنبال سال‌ها مبارزه‌ی مخفی که نتوانسته بود دشمن را به‌طور جدی به مبارزه فراخواند، سیاهکل نقطه‌ی عطفی به شمار می‌رود. این رویداد نقطه‌ی عطفی بود در پایان عقب‌نشینی جنبش و آغاز پیشروی آن... رژیم که فقط مدت کوتاهی قبل از سیاهکل سرمست از پیروزی بر مخالفان... خود را شکست‌ناپذیرتر از همیشه نشان می‌داد، درست هنگامی که انتظار نداشت، با یورش جنبش مسلحانه روبه‌رو گشت و با عکس‌العمل‌های شتابزده‌ی خود اعلام کرد که جنبش مسلحانه حریف اصلی... مبارزه است. به این دلیل است که سیاهکل شایسته‌ی نام رستاخیز است.» [۱۶]

تکرار می‌کنم تا پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، سیاهکل با پیشوند رستاخیز همنشین بود و تبلیغ و ترویج می‌شد. واژه‌ی حماسه، برای تبلیغ و ترویج رویداد سیاهکل به کار برده نمی‌شد؛ چون نادقیق است و نارسا. چون عملیات سیاهکل خصوصیات یک نبرد حماسی به معنای دقیق کلمه را ندارد. به راستی هم چند خوان اول آن رویداد با هم‌آوردی حماسی میان چریک و نیروهای سرکوبگر شاه توأم نبود. حمید اشرف هم در دو جزوه‌ی که درباره‌ی این رویداد مهم سیاسی تدوین کرده است (یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه، و جمع‌بندی سه ساله)، از برشمردن اشتباه‌ها، سستی‌ها، نارسایی‌ها و سهل‌انگاری‌های آن عملیات کم نگذاشته است. به عقیده‌ی من حمید اشرف هشیارتر و دقیق‌تر از آن بود که در بررسی انتقادی‌اش از آن رویداد، عنوان حماسه‌ی سیاهکل را برگزیند. می‌خواهم بگویم تا وقتی حمید اشرف زنده بود، سیاهکل در پهنه‌ی تبلیغ و ترویج، رستاخیز بود؛ حماسه نبود. در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ است که رستاخیز به کنار رفت و حماسه به کار آمد.

ربیع نیکو: شاید رستاخیز قدری بار مذهبی داشت؛ مثلاً.

ناصر مهاجر: به هر رو، با انقلاب ۱۳۵۷، رستاخیز کنار گذاشته شد و واژه‌ی حماسه سر زبان‌ها افتاد. می‌خواهم بگویم همین واقعیت ساده، دلیل محکمی است برای اینکه آدم فکر کند این کتاب نوشته‌ی حمید اشرف نیست. حمید اشرفی که یک عمر از واژه‌ی رستاخیز سیاهکل استفاده می‌کرد و نقش کلیدی در جانداختن آن در گستره‌ی جنبش چپ ایران داشت، چرا باید یک‌مرتبه و بی‌هیچ زمینه، حماسه‌ی سیاهکل را جای رستاخیز سیاهکل بنشانند.

نکته‌ی دیگری که باید به آن اشاره کنم در همان برگ اول این کتابچه آمده است. در پاراگراف دوم صفحه‌ی اول نوشته شده است: «چنین ضرورتی خیلی زود احساس شد. ۵ نفر از رفقا [افشار، چوپان‌زاده، کیانزاد، صفاری و صفایی] و من به کوه رفتیم.» دو خط پایین‌تر در پانویس‌های آقای صالحی به خواننده یادآور می‌شود که «روز جمعه ۲۲ دی ۱۳۴۶ مشعوف (سعید کلانتری) عزیز سرمدی، علی‌اکبر صفایی فراهانی، محمد کیانزاد، محمد صفاری آشتیانی، محمد چوپان‌زاده و حمید اشرف با وسیله‌ی نقلیه‌ی به رانندگی عزیز سرمدی عازم شمال کشور می‌شوند.» [۱۷]

شگفت‌انگیز است که آقای صالحی از کنار این اشتباه مهم و معنادار به سادگی گذشته‌اند. کسی که ماجرای به کوه زدن آن هفت تن را می‌داند، نمی‌تواند بر این اشتباه درنگ نکند و از خود نپرسد چگونه ممکن است حمید اشرف از یاد برده باشد که عزیز سرمدی و مشعوف کلانتری همراه او به کوه زدند. کسی که گروه جزنی را بشناسد و اندک آشنایی با حمید اشرف داشته باشد می‌داند که حمید اشرف به هیچ‌وجه نمی‌توانست نام این دو چهره‌ی کلیدی را به فراموشی بسپارد. مشعوف کلانتری (سعید)، مغز متفکر فعالیت گروه در کوه بود، کوه‌شناس بلامنازع گروه بود، منطقه‌شناسی برجسته بود، در زمینه‌ی عملیات مسلحانه در کوه، صاحب عقیده بود. عزیز سرمدی هم نقش پُررنگی در گروه داشت. نباید فراموش کنیم که حمید اشرف در این زمان از همه‌ی اعضای گروه جوان‌تر است و کم‌تجربه‌تر. درست این بود که آقای صالحی به‌جای نوشتن آن پانویس، کمی درنگ می‌کرد و از خود می‌پرسید: سرچشمه‌ی این داده‌ی نادرست در کجاست و این اشتباه چه‌ها به ما می‌گوید؟ کتاب، سرشار از این‌گونه "اشتباه‌ها" و مسائل است و راهی که آقای صالحی برگزیده، نوشتن پانویس است و تصحیح اشتباه و راست کردن کژی‌های آشکار کتاب. به این‌سان اما خواننده‌ی ناآشنا به موضوع هم می‌فهمد که بسیاری از تاریخ‌هایی که در متن

آمده دقیق نیست. اما منبع "تاریخ‌های دقیق" نیز بیشتر وقت‌ها به ما گفته نمی‌شود. به‌مثل نگاه کنید به برگ‌های ۷۴، ۷۵، ۷۶ و ۷۷ کتاب و ببینید در پانویس‌های ۲۸، ۳۹، ۴۰ و ۴۱ چه آمده است: «(۳۸) تاریخ درست این قرار ملاقات پنجشنبه و جمعه هشتم و نهم بهمن است». «(۳۹) تاریخ سه‌شنبه ششم بهمن درست است». «(۴۰) سه‌شنبه ششم بهمن». «(۴۱) سه‌شنبه ششم بهمن». «(۴۲) عصر چهارشنبه هفتم بهمن درست است». [۱۸] در پاره‌ای جاها هم از فرمول "برخی منابع" استفاده می‌کنند و تعهدی هم به خواننده ندارند که این منابع را به او بشناسانند. به‌مثل در پانویس ۲۹ صفحه ۴۵ می‌نویسند: «بر اساس برخی منابع این دیدار در تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۴۹ اتفاق می‌افتد.» یا در پانویس ۲۶ صفحه ۴۳ آورده‌اند: «در برخی منابع علاوه بر فاضلی و رحیمی از بهایی‌پور هم به عنوان نفر سوم یاد می‌شود که در این سفر به دیدار گروه جنگل رفت.»

این منابع که باید از دید خواننده‌ی آسان‌خوان پنهان بماند، از دید خواننده‌ی کنجکاو و موشکاف پنهان نمی‌ماند. این "منابع" را در فرآورده‌های دستگاه‌های اطلاعاتی و تاریخ‌سازی جمهوری اسلامی باید جست: ۱) دفتر سوم نهضت امام خمینی که سید حمید روحانی، از بلندپایگان تاریخ‌نویسی رسمی "انقلاب اسلامی" آن را تهیه و تنظیم کرده است (۲ و ۳) چریک‌های فدایی خلق آقای محمود نادری. [۱۹] این هم گفتنی‌ست که در هیچ جای حماسه‌ی سیاهکل که آقای صالحی به پیرایش و ویرایش‌اش نشستند، نه در یک اشاره کوتاه و نه در ۵۳ پانویس آن کتابچه، اشاره‌ای به دو منبع پیش گفته نشده است. در توضیح دو هفته پیش‌شان اما اشاره‌وار نکته‌ای را طرح می‌کنند که جای درنگ دارد. می‌نویسند:

«در طول کار پژوهشی بر روی کتاب اسم شب سیاهکل و به هنگام گفتگو با فعالین جنبش فدایی، سخنی از حماسه‌ی سیاهکل به میان نمی‌آوردم. هدفم از این کار، راستی‌آزمایی محتوای نوشته‌ای بود که اطلاعات دست اولش در هیچ منبع و ماخذی پیدا نمی‌شد؛ هر چند مدت کوتاهی پس از آن با دسترسی به کتاب نهضت امام خمینی، جلد سوم، نوشته‌ی سید حمید روحانی متوجه شدم بخشی از اطلاعات آن کتابچه در این کتاب درج شده است». [۲۰]

نمی‌خواهم به تناقض این گفته‌ی آقای صالحی با آنچه کمی پیشتر از قول ایشان نقل کردم بپردازم و این ادعا که راوی حماسه‌ی سیاهکل «از رخدادهایی سخن به میان آورده است که تاکنون در هیچ منبعی منتشر نشده» است! [۲۱] اما ناگزیرم درباره‌ی جلد سوم نهضت امام خمینی حجت‌الاسلام سید حمید روحانی، مدیر بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه‌ی انقلاب اسلامی، نکته‌ای را یادآور شوم. همان کتابی که آقای صالحی نیز اذعان دارند «بخشی از اطلاعات آن کتابچه [حماسه‌ی سیاهکل] در این کتاب درج شده است». برگ‌های ۴۰۵ تا ۴۵۵ کتاب نهضت امام خمینی درباره‌ی رویداد سیاهکل است. منابع مورد استفاده در این پنجاه برگ، بازجویی‌های از جان‌به‌دربرندگان جنگ و گریز سیاهکل است به‌دست بازجویان ساواک، نیز برگه‌های پرونده‌ی سیاهکل در بایگانی آن سازمان بدنام سرکوبگر. آگاه کردن خواننده نسبت به این واقعیت از وظایف اولیه‌ی هر پژوهشگر است. آقای صالحی می‌بایست بی‌هیچ پرده‌پوشی می‌نوشت که پاره‌ی بزرگی از خمیرمایه‌ی داستان حماسه‌ی سیاهکل (ایضا اسم شب سیاهکل) از بازجویی‌ها و گزارش‌های ماموران ژاندارمری و پایوران ساواک از بومی‌های سیاهکل برکشیده و برگزیده شده است. به این ترتیب روشن می‌شد که پاره‌ای از دیده‌ها و شنیده‌های حمید اشرف حماسه‌ی سیاهکل بر پایه‌ی گزارش‌ها و بازجویی‌های ساواک ساخته و پرداخته شده است. یک نمونه می‌آورم: شرح بودوباش «گروه جنگل» به روایت حمید اشرف حماسه‌ی سیاهکل به ویرایش و پیرایش آقای انوش صالحی:

«رفقا ضمن راهپیمایی به اسب لنگی برخوردند که از کار افتاده بود. چون می‌دانستند دیگر به درد صاحبش نمی‌خورد و ضمناً آذوقه‌شان ته کشیده بود، اسب را می‌کشند. قسمتی از آن را می‌خورند و بقیه را قورمه کرده با خود می‌برند. چند روز مدام از گوشت اسب تغذیه می‌کنند و یک روز متوجه می‌شوند که ضعف شدیدی بر همه‌شان مستولی شده است. به زودی می‌فهمند که علتش کاهش مواد سوختی بدن‌شان است» [۲۲]

یا:

«علی‌صفایی و دانش بهزادی را دیدم که چوب در دست به سوی ما می‌آیند. قیافه‌های‌شان آفتاب سوخته و سیاه شده بود. استخوان‌های صورت‌شان بیرون زده بود. محکم‌تر و قوی‌تر از شهر قدم برمی‌داشتند. گوشت زیادی از تن‌شان ریخته بود...» [۲۳]

و یا:

«رفقا بر فراز شیب تندی، اردوگاه خود را برپا کرده بودند. آن‌ها کم‌کم به شکل مردان جنگلی درمی‌آمدند... بوی گند و کثافت و عرق‌شان دماغ ما شهری‌ها را می‌آزرد...» [۲۴]

اما در روایتی که در جمع‌بندی سه ساله آمده و همگان راوی آن را حمید اشرف می‌شناسند، این ژنده‌پوشان ژولیده و گرسنه و مردم‌گریز، به گونه‌ای دیگر بازشناخته شده‌اند:

«... رفقا با روستائیان تماس می‌گرفتند. شب‌ها نزدشان می‌خوابیدند و تا حدودی درباره‌ی اوضاع منطقه تحقیقاتی انجام می‌دادند. پس از چند روز رفقا وارد نواحی جنگلی می‌شدند و خود را از انظار پنهان می‌کردند و وانمود می‌کردند که از منطقه رفته‌اند و آنگاه مدت سه الی چهار روز به‌طور مخفیانه از منطقه‌ای که خود را نشان داده بودند، دور می‌شدند. سپس پوتین‌های‌شان را واکس می‌زدند. لباس‌های‌شان را می‌شستند و ریش خود را می‌تراشیدند و دوباره در منطقه‌ی جدید وارد دهکده‌ها می‌شدند و وانمود می‌کردند که دیروز از شهر راه افتاده‌اند و مثلاً هدف‌شان کوهنوردی، تحقیق در جنگل‌شناسی و گیاه‌شناسی و یا بررسی اوضاع روستاها از لحاظ کشیدن حاده یا خطوط ارتباطی‌ست که این موضوع اخیر برای دهاتی‌ها خیلی جالب بود و معمولاً باعث استقبال از رفقا می‌شد و باز این حرکت را تکرار می‌کردند. رفقای دسته‌ی جنگل بیش از نصف احتیاجات خود را هنگام ورود به مناطق مسکونی برآورده می‌کردند و بقیه‌ی اجناس در قرارهای ارتباطی منظم که با شهر داشتند و سر قرارهای از قبل تعیین شده و بررسی شده و شناسایی شده به آن‌ها می‌رسید...» [۲۵]

پژوهشگر تاریخ- و نه یک قصه‌نویس- نمی‌تواند بر یک چنین تناقض‌ها و ناهمخوانی‌هایی چشم فروبندد و روایتی را که پاره‌ی بزرگی از داده‌هایش بازجویی‌های ساواک و گزارش‌های نیروهای انتظامی رژیم پیشین است، خام‌خیالانه «اثر منحصر بفردی در ارتباط با جنبش فدایی» بخواند. [۲۶]

ربیع نیکو: آقای مهاجر، درباره‌ی «هسته‌ی انقلابی» که در شانزدهم بهمن ۱۳۶۳ مبادرت به انتشار حماسه‌ی سیاهکل کرد، چه می‌دانید؟

ناصر مهاجر: هیچ. مطلقاً هیچ. نه خودشان از چیستی‌شان چیزی گفته‌اند و نه کسی تاکنون درباره‌ی این هسته‌ی به اصطلاح انقلابی، اظهار اطلاع کرده است. نمی‌دانیم این‌ها که بوده‌اند؟ چگونه پدید آمدند و چگونه ناپدید شدند؟ آرمان و هدف انقلابی‌شان چه بود؟ مشی سیاسی‌شان چه بود؟ کارنامه‌شان چه بود؟ همه‌ی این پرسش‌ها در حاله‌ای از ابهام است. آگاهی ما درباره‌ی این «هسته‌ی انقلابی» در حد دو سه جمله‌ای‌ست که آقای صالحی به تازگی نوشته‌اند (لابه‌لای توضیح‌شان درباره‌ی کار بحث‌انگیزشان)، به اضافه‌ی مقدمه‌ی خود آن «هسته‌ی انقلابی» بر کتابچه‌ی حماسه‌ی سیاهکل که این نیز تا همین چند روز پیش از چشم همگان پنهان نگه‌داشته شده بود!

بر پایه‌ی گفته‌های آقای صالحی، بنیانگذار یا یکی از بنیانگذاران «هسته‌ی انقلابی» همان کسی‌است که «نسخه‌ی تاییی حماسه‌ی سیاهکل را در سال‌های آغازین تحقیق و پژوهش بر روی جنبش فدایی... در ایران از سر لطف در اختیار» ایشان گذاشت. آن کس «در سال ۱۳۶۳ با تغییر شرایط سیاسی و ضرورت جابه‌جایی منابع و اسنادی که از شعاعیان در نزدش باقی مانده بود... به کمک چند نفر با هدف این که این اثر از نابودی نجات داده شود آن را در پنجاه نسخه تکثیر و پخش می‌کنند... به جای تحویل مستقیم آن به دیگران، نسخه‌هایی از آن را شبانه در معابر عمومی و کیوسک‌های تلفن رشت و تهران» می‌گذارند.

دو دیگر، مقدمه‌ی آشفته، شلخته، بی‌مایه و بی‌سروته این «هسته‌ی انقلابی»ست بر نسخه‌ی فتوکپی حماسه‌ی سیاهکل. این مقدمه را باید چند بار خواند تا دریافت که گرد مبارزه‌ی چریکی نباید چرخید، چون «با تجربیات اخیری که ضدانقلاب جهانی از جنبش مسلحانه کسب کرده است، حرکاتی را نیز برای نفوذ در سازمان‌های چریکی انجام می‌دهد که شناخت آن خود مطلب دیگری‌ست و در این مختصر نمی‌گنجد»!!! تاریخی که زیر «مقدمه» نوشته‌اند، ۱۶ بهمن ماه ۶۳ است؛ یعنی سه روز پیش از سالگرد رویداد سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹. چرا تاریخ ۱۶ بهمن را برگزیده‌اند و نه ۱۹ بهمن را که معنایی نمادین دارد، خود جای پرسش است. اگر نگوییم دهن‌کجی به «رستاخیز سیاهکل» است، باید بگوییم گونه‌ای فاصله گرفتن از آن جنبش است. ناگفته نگذارم که «هسته‌ی انقلابی» با جنبش چریکی مرز می‌بندد، اما با جمهوری اسلامی ایران نه مرزی می‌بینم و نه اشاره‌ای به یکی از سیاه‌ترین دوره‌های زندگی مردم ایران، یعنی سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۶۰. به‌یاد بیاوریم که حاکمان ایران در سال ۱۳۶۳ مخالفان خود را لت و پار کرده بودند، چند ده هزار نفر را به بند کشیده بودند و کشته بودند و از کشور رانده بودند.

با این حال، شاهکار "هسته‌ی انقلابی" را باید پاراگرافِ سومِی دانست که بر «مقدمه»ی حماسه‌ی سیاهکل نوشته است. درست پس از اشاره به «تجربیاتِ اخیرِی که ضدانقلابِ جهانی از جنبش مسلحانه کسب کرده» و «حرکاتِ... برای نفوذ در سازمان‌های چریکی»، می‌نویسند:

«برخلافِ گفته‌ها و نوشته‌ها، "جنبش سیاهکل- تهران" نشأت گرفته از گروه جزئی نبود. اگرچه گروه جزئی به‌ویژه آن‌ها که در ایران ماندند به شکلی از مبارزه‌ی مسلحانه معتقد بودند که بعدها آن را نیز در ایران قابل اجرا نمی‌دانستند! نفوذ ساواک در گروه، توسط فردی به نام "عباس شهریاری" با نام مستعار اسلامی که عضو تشکیلات تهران حزب توده بود و معرفی این فرد به گروه و حمایت از او توسط جزئی خود داستان جداگانه‌ای دارد. ولی گفتن دارد که که توسط ساواک برای رسوخ در گروه‌های نیمه مسلح به‌خصوص در گروه جزئی هدف‌های دراز مدتی را دنبال می‌کرد که نتایج آن در زندان‌های شاه و سیاست‌هایی که بعد از ضربه‌ی سال ۵۵ چریک‌های فدایی خلق انجام داد- و موقعیتی که از زمان خیزش ۲۲ بهمن برای افراد بازمانده‌ی گروه جزئی کسب می‌کرد و انشعاب‌های پی‌درپی در درون چریک‌های فدایی از سال ۵۵ به بعد از آن جمله بود.» [۲۷]

اگر کتابچه‌ی حماسه‌ی سیاهکل به‌دست من داده می‌شد، «مقدمه» را که می‌خواندم، به اصالتِ داستان و سلامتِ سیاسی داستان‌سرا شک می‌کردم. یک کلمه حرف راست در چهار پاراگراف اول این «مقدمه» وجود ندارد. هرکس با تاریخچه‌ی جنبش چریکی در ایران آشنایی داشته باشد می‌داند کسانی که جنبش سیاهکل را برپا ساختند («جنبش سیاهکل- تهران» برساخته‌ی مصطفی شجاعیان است و «هسته‌ی انقلابی» این فرمول را از او به عاریت گرفته است) [۲۸] اعضای گروه جزئی بودند؛ همه جز احمد فرهودی. هرکس که با تاریخ پیکار دموکراتیک سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ ایران آشنایی داشته باشد می‌داند که بیژن جزئی از مهم‌ترین و پی‌گیرترین نظریه‌پردازان رزم چریکی بود. هرکس که با تاریخچه‌ی گروه جزئی- ظریفی آشنایی داشته باشد می‌داند تنها کسی از آن گروه که در ایران نماند و به اروپا اعزام شد، منوچهر کلانتری‌ست که تا پایان هوادار پرشور جنبش چریکی ماند. هرکس که با تاریخچه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران آشنایی داشته باشد می‌داند که «نفوذ ساواک در گروه، توسط فردی به نام عباس شهریاری با نام مستعار اسلامی» صورت نگرفت؛ توسط یکی از اعضای سالخورده گروه به نام ناصر آقایان صورت گرفت که در آستانه‌ی دست‌یازیدن گروه به عملیات مسلحانه و آغاز زندگی چریکی واداد و خود را در اختیار ساواک قرار داد.

در همان پاراگراف سوم مفهوم «گروه‌های نیمه مسلح» به کار گرفته می‌شود. این دیگر چه مقوله‌ای است؟ «هسته‌ی انقلابی» از چه چیز سخن می‌گوید. مگر در دهه‌ی چهل و پنجاه خورشیدی، جز گروه‌های انقلابی چریکی و گروه‌های انقلابی غیرچریکی، جریان سومی هم وجود داشت که با رژیم شاه "نیمه مسلح" مبارزه می‌کرد؟! درست پس از طرح این مقوله، از «هدف‌های دراز مدت» ساواک می‌گویند «برای رسوخ در گروه‌های نیمه مسلح به‌خصوص در گروه جزئی». شگفتا که از چند و چون آن هیچ نمی‌گویند. راستی «هسته‌ی انقلابی» از این «هدف‌های درازمدت» چگونه آگاه شد؟ منظور از «نتایج آن در زندان‌های شاه و سیاست‌هایی... بعد از ضربه‌ی سال ۵۵...» چه نتایجی‌ست؟ به چه اشاره دارند این‌ها؟ چرا حرف‌شان را رک و روشن به زبان نمی‌آورند؟ با این پوشیده و پیچیده‌گویی می‌خواهند چه چیز را القاء کنند؟ «موقعیتی که از خیزش ۲۲ بهمن برای افراد بازمانده‌ی گروه جزئی کسب شد» و «انشعاب‌های پی‌درپی در درون چریک‌های فدایی خلق» هم آیا نتیجه‌ی رسوخ ساواک در این سازمان بود؟! هرچه پیشتر می‌رویم، جمله‌ها چند پهلوتر می‌شود و رنگ و لعاب انقلابی به خود می‌گیرد؛ کاذب البته!

شگفت‌انگیز است که این تُرّهات، آقای صالحی را اندیشناک نساخت و ایشان را وانداشت به راستی‌آزمایی بنشینند و از خود بپرسند این «هسته‌ی انقلابی» به راستی از چه جنمی است و چه در چنته دارد. پس به «اظهار نظر درباره‌ی درستی یا نادرستی محتوای» [۲۹] مقدمه نمی‌پردازند و مسئله را به این صورت مطرح می‌سازند:

«استنباط اولیه‌ی من این بود که مقدمه‌ی این اثر بیش از همه به آراء طیفی از چریک‌های فدایی نزدیک است که با تاکید بر نظریات امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده در همان ماه‌های نخست انقلاب از سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران جدا شدند. از سوی دیگر دوستی که این کتابچه را در اختیار من قرار داد در ابتدا هیچ توضیحی درباره‌ی منشأ این اثر نداد و تنها به ذکر این نکته اکتفا کرد که این را نیز در میان اسنادش یافته است؛ اسنادی که تا آن وقت برای تالیف کتاب مصطفی شجاعیان و رمانتیسیم انقلابی بسیار بهره برده بودم.»

اشکال کار آقای صالحی تنها ناآشنایی با روش بررسی تاریخی، نداشتن وسواس علمی و حساسیت نسبت به درستی یا نادرستی داده‌ها نیست. پرسشی که به ذهن می‌آید این است: آقای صالحی تا چه حد موضوع بررسی

خود را می‌شناسد؟ تا چه حد از تاریخچه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران آگاهی دارد؟ آیا به ساخت و بافت آن سازمان پی برده است و منش بنیانگذاران آن را می‌شناسد؟ شالوده‌های اخلاقی و ارزش‌های جنبش انقلابی دهه‌ی چهل و سال‌های آغازین دهه‌ی پنجاه ایران را دریافته است؟ آقای صالحی اگر نسبت به این مقوله‌ها اشراف داشت و روش بررسی علمی را راهنمای عمل خود می‌ساخت، نمی‌توانست سهل‌انگارانه از کنار مسائل مرتبط با این کتاب بگذرد.

ربیع نیکو: آقای مهاجر، انوش صالحی هفته‌ی گذشته سعی کرد در قالب مقاله‌ای به نوعی منتقدین خودش را راضی نگه‌دارد. فکر می‌کنید آن مقاله چقدر کمک کرد و یا توانست پاسخ بدهد لاقلاً به بخشی از پرسش‌هایی که منتقدین نسبت به کتاب داشتند؟

ناصر مهاجر: به عقیده‌ی من این تلاش نه تنها موفق نبود، تلاش خوبی هم نبود. متنی که ایشان نوشتند، در مسیر درستی نیست. من نشانه‌ی خوبی در آن نمی‌بینم. برمی‌گردم به پرسشی که شما پیش کشیدید در مورد رابطه‌ی مصطفی شجاعیان با حماسه‌ی سیاهکل. ببینید، پژوهشگر تاریخ نباید با ذهنیات خودش پیش رود. پژوهشگر تاریخ با داده‌های سخت کار می‌کند. داده‌هایی که ناچار است چندبار آن‌ها را چک کند. باید به یقین رسد که داده‌هایی که بر بنیاد آن روایتش را می‌نویسد درست است و دیگر پژوهشگران هم آن را تأیید می‌کنند. ما نمی‌توانیم با ذهنیت خودمان واقعیت بسازیم. تاریخ جای خیال‌پردازی نیست. تاریخ‌نگاری با داستان‌نویسی فرق‌های بنیادین دارند. نمی‌شود بدون داده‌ها و نشانه‌های محکم تاریخ نوشت:

«... در مورد نقش شجاعیان در تشویق حمید اشرف به نگارش آن و حتا این فرض که این اثر برای ویرایش یا بازبینی به شجاعیان سپرده شده باشد، می‌توان اندکی تامل کرد.» [۳۰]

چرا باید تامل کرد؟ بر پایه‌ی چه شواهدی باید خیال کرد که مصطفی شجاعیان، حمید اشرف را تشویق به نوشتن داستان حماسه‌ی سیاهکل کرده است و سپس به ویرایش آن نشسته است؟ اینکه شجاعیان مانند همه‌ی باورمندان به مشی چریکی برای «واقعیه‌ی سیاهکل... اعتبار زیادی قائل بود» و اینکه «در همان زمان با سازمان مجاهدین خلق در نگارش برخی نوشته‌ها» همکاری داشت، دلیل کافی‌ست که پای این انقلابی برجسته‌ی آن دوران را هم به میان کشیم؟! پژوهشگر تاریخ برای طرح هر فرضیه باید نشانه‌های جدی داشته باشد. در این مورد باید جای پای نثر شجاعیان را در متن نوشته یافته باشد. نثر مصطفی شجاعیان نثر شناخته شده‌ای است. من گمان نمی‌کنم کسی که نثر شجاعیان را بشناسد، اثری از نگارش او در سبک و نثر حماسه‌ی سیاهکل بیابد. فرضیه‌ی «نقش شجاعیان در تشویق حمید اشرف به نگارش» داستان سیاهکل نیز مبنای محکمی ندارد. برخلاف ادعای آقای صالحی، مصطفی شجاعیان هرگز «اعتبار قابل توجهی نزد» فدائیان نداشت؛ به‌ویژه نزد اعضای گروه جزنی که از همان سال‌های ۴۱ و ۴۲ با گروه انقلابی شجاعیان مرزبندی سیاسی و ایدئولوژیک داشتند. رابطه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق با شجاعیان و گروه‌اش در دوره‌ی معینی پیش آمد که جای بررسی‌اش اینجا نیست. همین قدر بگویم که در خرداد سال ۵۲، پس از اینکه گروه چریکی مصطفی شجاعیان زیر ضرب ساواک رفت و شماری از اعضایش چون نادر شایگان و حسن رومینا و نادر عطایی کشته شدند، مصطفی شجاعیان به چریک‌های فدایی خلق روی آورد و برای مدت کوتاهی با چند تن از آنان در ارتباط قرار گرفت. این مدت کوتاه از تیر ۱۳۵۲ است تا آذر همان سال. شجاعیان را در یکی از خانه‌های امن سازمان در مشهد جای دادند. جز علی‌اکبر جعفری (فریدون) مسئول آن زمان سازمان در مشهد، حمید مومنی که چند جلسه‌ی گفتگو با شجاعیان داشت، [۳۱] و حمید اشرف که گه‌گاه با او تماس تلفنی می‌گرفت، کسی در ارتباط با او قرار نداشت. این واقعیت معنادار را مصطفی شجاعیان در شماری از نامه‌هایش نوشته است. حد و حدود مناسبات میان او و سازمان نیز دانسته است. نه او وظیفه‌ای نسبت به سازمان داشت و نه سازمان وظیفه‌ای بر دوش او گذاشت. تنها کاری را که از او خواستند انجام دهد و هرگز به انجام نرسید، از زبان خودش بازمی‌گویم:

«یک بار چریک‌های فدایی خلق از این کمترین خواستند تا به رساله‌ای پاسخ گویم که حزب توده ایران زیر نام چریک‌های خلق چه می‌گویند؟ چاپ و پراکنده کرده بود. این کمترین دست به کار شد. مقاله‌ی «ابزارهای منطق» به مانند دیباچه‌ی این کار نوشته شد. برخی یادداشت‌ها نیز تهیه شد. ولی بعدها به هر دلیل، به هر رو، این کار دنبال نشد...» [۳۲]

دیگر اینکه حمید اشرف و شجاعیان نه با هم دوستی داشتند و نه به هم دلبستگی ویژه‌ای که بخواهند خارج از چهارچوب‌های رسمی سیاسی مرابوده داشته باشند. شش نامه‌ی سرگشاده‌ای که مصطفی شجاعیان به چریک‌های فدایی نوشته نشان‌دهنده‌ی مناسبات حسنه میان این دو نیست. [۳۳] وانگهی حمید اشرف و رهبری سازمان در آن برش زمانی به نثر و نگارش مصطفی شجاعیان نقدی ریشه‌ای داشتند. آقای صالحی اگر به فصل اول

کتاب شورش نه قدم‌های سنجیده در راه انقلاب نگاهی انداخته بود که نقد سازمان چریک‌های فدایی خلق است به کتاب شورش مصطفی شجاعیان، به توسن خیال خود شاید مهار می‌زد و گمانه نمی‌زد که حماسه‌ی سیاهکل «برای ویرایش یا بازبینی به شجاعیان سپرده شده باشد». [۲۴] آن فصل اول که عنوانش است زبان، قرارداد فردی یا قرارداد اجتماعی، یک سره درباره‌ی نثر مصطفی شجاعیان است و بررسی سنجش‌گراپانه‌ی «واژگان منسوخ» و «واژگان ساختگی» او و نکوهش شیوه‌ی نگارش او. چکیده‌اش چه بسا این جمله باشد:

«خلاصه، یکی از ویژگی‌های مهم نثر نویسنده‌ی شورش این است که جملات مبهم و در نتیجه قابل تعبیر و تفسیرهای گوناگون است و گاهی به نظر می‌رسد که این ابهام عمدی‌ست و یکی دیگر از ویژگی‌های این است که نویسنده بر اساس رابطه‌ی صوری بین کلمات، لفاظی و کلمه‌بازی کرده است.» [۲۵]

می‌خواهم بگویم پژوهشگر اگر فرضیه‌هایی را که پیش می‌کشد مبنای واقعی نداشته باشند، اگر داده‌های خود را از دو سه آزمون نگذرانده باشد، اگر یکی از مرحله‌های کارش شک کردن نباشد، اگر از پرسش و بازپرسش درباره‌ی چند و چون رویدادها و روندها غفلت ورزد، نمی‌تواند به بازآفرینی تاریخ بنشیند و یا تاریخ بازآفریده شده را درست بسنجد. لازم نیست که به همه‌ی پرسش‌ها پاسخ دهیم. با طرح پرسش‌های درست و بجا می‌توانیم راه بگشاییم و زمینه‌ساز پاسخ همکاران خود به پرسش‌واره‌ها شویم. گمان نمی‌کنم حجت ایشان برای اثبات اینکه حمید اشرف نویسنده‌ی داستان حماسه‌ی سیاهکل است بیش از این باشد که چون موقعیت و شخصیت راوی به حمید اشرف می‌ماند، پس نویسنده‌ی روایت حمید اشرف است!

ربیع نیکو: البته در آن مقاله آقای صالحی در همان حال که اشاره می‌کند به نقش احتمالی مصطفی شجاعیان، به قول رشتی‌ها با یک دست می‌دهد جلو و با یک دست عقب می‌کشد. حداقل دو بار هم تأکید خیلی صریح می‌کند که این نوشته کار حمید اشرف است.

ناصر مهاجر: تأکید کردن که کار سختی نیست. از راه تکرار و تأکید که مشکل حل نمی‌شود. ممکن است موضعی جا بیفتد ولی مشکلی حل نمی‌شود.

ربیع نیکو: منظورم این بود که ایشان همه‌ی احتمالات و راه‌ها را باز گذاشتند که اگر در آینده نقد دیگری مطرح شد بتوانند بگویند که من هم این احتمال را داده بودم. یک سوال می‌خواهم از شما بکنم. نمی‌خواهم از کلمه‌ی حدس استفاده کنم؛ چون شما گفتید کار پژوهشگر حدس و گمان نیست و باید روی اسناد و سندها کار کند و بر آن اساس صحبت کند. شما صورتان چیست؟ فکر می‌کنید چرا این همه اصرار بر این دارند که حماسه‌ی سیاهکل به نام حمید اشرف تمام شود؟

ناصر مهاجر: نمی‌دانم. اما می‌دانم که یکی از سرچشمه‌های اصلی کتابی که به نام اسم شب، سیاهکل انتشار یافته، همانا کتابچه‌ی حماسه‌ی سیاهکل است. آن کتاب آقای انوش صالحی را هم به سختی می‌شود به عنوان پژوهش تاریخی پذیرفت. به عقیده‌ی من بیشتر از جنس رمان تاریخی‌ست. می‌گویم بیشتر، چون رمان‌های تاریخی این روزگار بیش‌وکم از اشتباه تاریخی بری‌اند و رویدادها درست و دقیق بازآفریده می‌شوند. بسیاری از آنچه در اسم شب، سیاهکل آمده، حتا در بخش اول: عصر حسرت، دقیق و درست نیست. ارزیابی و داوری آقای ایرج نیری که از بازماندگان سیاهکل هستند، جای درنگ دارد. ایشان در گفتگویی با نشریه‌ی اینترنتی منجیق که من آن را در تارنمای اخبار روز خوانده‌ام، به روشنی می‌گویند: «انوش صالحی در کتابش چیزهایی نقل کرده که کاملاً نادرست است... در واقع آقای صالحی داستان‌سرایی کرده» است. [۲۶] به هر حال بخش بزرگی از اسم شب سیاهکل بر مبنای داده‌ها و داستان‌بافی‌های حماسه‌ی سیاهکل است. بخش دیگر آن نیز با داده‌های کتاب چریک‌های فدایی خلق (از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷) و نیز نهضت امام خمینی، نوشته‌ی سید حمید روحانی، ساخته و پرداخته شده است. و می‌دانیم پاره‌ی بزرگی از داده‌های این دو کتاب از پرونده‌های ساواک، بازجویی از فدائیان اسیر و گزارش‌های خبرچین‌های آن دستگاه جهنمی برآمده است. گمان می‌کنم آقای صالحی نیک می‌دانند که اگر آن کتابچه به زیر سوال رود، اسم شب سیاهکل هم به عنوان روایتی درست از مرحله‌ای از شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به کلی بی‌اعتبار می‌شود.

اما تلاش برای اثبات اینکه حماسه‌ی سیاهکل به قلم حمید اشرف است، بیهوده است. کژی‌ها، کاستی‌ها، سستی‌ها، ناراستی‌های و داستان‌بافی‌های این کتابچه بیش از آن است که بتوان حماسه‌ی سیاهکل را روایت حمید اشرف از «نخستین کنش‌های» چریک‌های فدایی خلق پنداشت. بر پاره‌ای از مسائل، فدائیان دیرینه انگشت گذاشته‌اند. پرسشی که فریبرز سنجرى درباره‌ی دکتر ایرج صالحی طرح می‌کند، مهم است. حمید اشرف، نه در یک‌سال مبارزه‌ی چریکی در شهر و کوه (اسفند ۱۳۵۰) نام این شخص را آورده و نه در جمع‌بندی سه ساله (۱۳۵۴)

به ماجرای او اشاره کرده است. دکتر ایرج صالحی که درباره‌ی وی بسیار کم می‌دانیم، در نوشته‌ی حمید اشرف بی‌نام است و به عنوان «یک نفر که در جنگل مفقود گردید» [۳۷] از او یاد شده است. از سرنوشت او تا چند سال پیش کسی خبر نداشت. حتا بیژن جزنی هم نام او را نمی‌دانست. [۳۸] آنچه آقای انوش صالحی درباره‌ی فرار این فرد از جنگل و بازگشتش به زندگی عادی در پانوشته‌ی شماره‌ی ۳۲ حماسه‌ی سیاهکل نگاشته، برگرفته از کتاب محمود نادری‌ست. [۳۹] درست این بود که آقای صالحی سرچشمه‌ی گزیده آگاهی‌هایی را که درباره‌ی ایرج صالحی آورده‌اند، به خواننده می‌گفتند.

آقای مهدی سامع نیز نکته‌های مهمی را پیش کشیده است. مهم‌تر از همه اینکه چرا حمید اشرف در زمانی که بیژن جزنی و یارانش در زندانند و در چنگ ساواک، به نقش آن‌ها در تدارک مبارزه‌ی مسلحانه می‌پردازد و فاش می‌سازد که سیاهکل را "گروه جزنی احیاء شده" برپا کرده است. حمید اشرف نمی‌توانست در این باره مهر از لب بگیرد، چه، می‌دانست پیامدهای از پرده برون‌افتادن آن راز، دهشتناک است. [۴۰] دقت در روش و رویکردش به مسئله، بازگفتنی‌ست. چون به‌عنوان یک انقلابی حرفه‌ای قلم به‌دست می‌گیرد، آنچه بر زبان می‌آورد برحسب ضرورت‌های مبارزه است و متناسب با میزان آگاهی ساواک، نه میزان دانشی که نسبت به موضوع دارد. در یک سال مبارزه در شهر و کوه، از گروه جنگل بیش از چند خط نمی‌گوید:

«گروه جنگل بر مبنای فعالیت سه تن از کادرهای سابق تشکیل گردید. (این سه تن از بازماندگان گروهی بودند که در سال ۴۵ با هدف ایجاد جنبش قهرآمیز در ایران تشکیل شد و در زمستان ۴۶ این گروه ضربه‌ی شدیدی خورد و رهبران اصلی‌اش دستگیر شدند. عده‌ای از کادرها... از جنبش کناره‌گیری کردند و تنها دو تن از وفاداران توانستند از کشور خارج شوند و به جنبش... فلسطین بپیوندند. هدف این دو تن آن بود که پس از کسب تجارب نظامی به میهن بازگردند.) تنها سه نفر نامبرده که فعالیت‌شان برای پلیس افشاء نشده بود در ایران باقی ماندند تا گروه جدیدی را متکی بر تجارب گروه شکست خورده سازمان دهند. بر اساس فعالیت‌های مقدماتی این سه تن، ۲۲ نفر از معتقدان راه قهرآمیز در یک گروه مخفی سازمان یافتند و شروع به عملیات تدارکاتی نمودند.» [۴۱]

زبان پُر رمز و راز این چند خط که سرشار از ناگفته‌هاست بر همگان پیداست. با این حال جای درنگ دارد که حمید اشرف گروه جنگل را "گروه جدیدی" می‌شناساند که با تکیه بر «تجارب گروه شکست‌خورده» به میدان مبارزه پا گذاشته است. همو در سال ۵۳ پرده را کمی کنار می‌زند و دامنه‌ی سخن درباره‌ی گروه جنگل را تا حدی می‌گستراند؛ تا حد اطلاعاتی که ساواک تا سال ۵۳ به‌دست آورده است:

«گروه جنگل در سال ۴۵ به شکل زیرزمینی تشکیل شد و موسسین ابتدایی آن رفقا بیژن جزنی، عباس سورکی و زرار زاهدیان بودند که همگی از مبارزان قدیمی و سابقه‌دار بودند. این گروه به منظور ایجاد یک سازمان مسلح در نواحی روستایی و شهری فعالیت می‌کردند. این گروه مخفی که بعدها به نام گروه جزنی شهرت یافت، مدت یک سال به زمینه‌سازی کار مسلحانه پرداخت. این گروه به خاطر نفوذ یک عنصر "توده‌ای سابق" که در خدمت پلیس سیاسی قرار گرفته بود... مورد شناسایی قرار گرفت و در زمستان ۴۶ کادرهای اصلی آن دستگیر شدند... در جریان هشت ماه زندگی حرفه‌ای در تهران و تدارک برنامه‌ی خروج از کشور، چند نفر دیگر از رفقا دستگیر شدند و دو نفر از ایشان موفق به خروج از مرز شدند (رفیق علی‌اکبر صفایی و رفیق محمد صفاری آشتیانی) و سه رفیق که افشاء نشده بودند در ایران به منظور تلاش‌هایی برای جمع‌آوری نیرو و امکانات باقی ماندند... رفقای که در ایران مانده بودند به تدریج گروه را احیاء کرده و تا سال ۴۸ در چهارچوب برنامه‌های قبلی گروه که ایجاد یک جریان تبلیغ مسلحانه در شهر و کوه به‌طور هم‌زمان، فعالیت کردند و...» [۴۲]

می‌بینیم که جایگاه بیژن جزنی «در زمینه‌سازی کار مسلحانه» و پیوند فکری و سیاسی گروه جنگل با گروه جزنی در سال ۵۳ است که پیش کشیده می‌شود و نه در سال ۵۰. بر همین پایه حمید اشرف، آن‌گونه که ما شناخته‌ایم، نمی‌توانست یاران زنده و زندانی‌اش را با نام و نام‌خانوادگی در روایت رویداد سیاهکل بیاورد؛ به‌ویژه در سال ۵۱ که در دوباره گمانه‌زنی آقای انوش صالحی سال نگارش حماسه‌ی سیاهکل قلمداد شده است.

شهادت مهدی سامع نیز بسیار مهم است که حمید اشرف نمی‌توانست نداند که در سال ۱۳۴۸ ارگانی به نام "مرکزیت اجرایی گروه" وجود نداشت. نیز این شهادت که مهدی سامع نه عضو "مرکزیت اجرایی گروه" بود و نه "تیم شهر".

می‌توانم باز هم از کزی‌ها و ناراستی‌ها و داستان‌بافی‌های پیدا و پنهان این کتابچه بگویم. اما اجازه بدهید از زیاده‌گویی بپرهیزم و تنها به دو مورد دیگر بسنده کنم. مورد اول نام اول سیف دلیل‌صفایی‌ست. در صفحه‌ی ۷۹ حماسه‌ی سیاهکل می‌خوانیم:

«... برخلاف خواسته‌ی پاسبان که می‌خواست کلید ماشین را ضبط کند، کلید را به او ندادیم و مدارک را ارائه کردیم و اینجا من مجبور بودم اسم و مشخصات رفیق سیف صفایی را یاد بگیرم؛ چون ادعای دوستی کردن با کسی که حتا نامش را نمی‌دانستم مسخره می‌نمود. در حالی که با اعتراض مدارک را به مامورین نشان می‌دادم، اسم و مشخصات رفیق سیف را خواندم؛ ناصر سیف دلیل صفایی. با اعتراض گفتم که من خودم ماشین را از دوست صمیمی و قدیمی خودم مهندس ناصر سیف قرض گرفته‌ام و هرگونه ادعای شما بی‌دلیل است...» [۴۳]

این داستان باقی‌ست. عناصر شکل‌دهنده‌ی این پاره از داستان حماسه‌ی سیاهکل چه بسا برگرفته از واقعیت باشد، اما بنیاد آن ناراست است. چرا؟ برای اینکه ناصر بخشی از نام سیف دلیل صفایی نبود. سیف را خانواده‌اش ناصر می‌خوانند، اما این اسم در شناسنامه و کارت دانشجویی و سند مالکیت اتومبیل سیف دلیل صفایی ثبت نشده بود.

مورد دومی که می‌خواهم به آن اشاره کنم، سوبه‌ای هستی‌شناسانه دارد. ببینید، شهریور ۱۳۴۹ آغاز مرحله‌ی تعیین‌کننده‌ای برای گروه بازسازی‌شده، بسیجیده و آماده به رزم جزئی-ظریفی‌ست. در همین ماه است که سلسله گفتگوهای رسمی میان نمایندگان گروه جزئی-ظریفی با نمایندگان گروه امیرپرویز پویان، مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی سرمی‌گیرد. جزوه‌ی آنچه یک انقلابی باید بداند در همان شهریور ۱۳۴۹ انتشار می‌یابد. این جزوه را باید مانیفست گروه جزئی-ظریفی دانست؛ هرچند که به نام علی‌اکبر صفایی فراهانی، فرمانده‌ی گروه جنگل پراکنده شد. بیژن جزئی در تدوین، تعیین تاریخ انتشار و نام‌گذاری جزوه نقش داشت. [۴۴] این جزوه که پلاتفرم سیاسی - ایدئولوژیک گروه جزئی-ظریفی، بود به گروهی که پویان و احمدزاده و مفتاحی رهبری‌اش را به دست داشتند یاری می‌رساند که بدانند با چه جریانی همراه می‌شوند و همانندی‌ها، ناهمانندی‌ها و گره‌گاه‌های نظری، سیاسی و نیز ناهمگونی در برداشت از مبارزه‌ی چریکی در کجاست.

حمید اشرف در جمع‌بندی سه ساله شهادت می‌دهد که:

«در فاصله‌ی شهریور تا دی ماه ۴۹ دو گروه در یک رشته مباحثات بر سر استراتژی و تاکتیک مبارزه‌ی مسلحانه شرکت کردند. این مباحثات توسط نمایندگان دو گروه که با هم ارتباط منظم داشتند صورت می‌گرفت... پس از بحث‌های بسیار، گروه «رفیق مسعود» در دی ماه ۴۹ تزه‌ای گروه جنگل را پذیرفت و قرار شد دو گروه متحداً برنامه‌ای برای مبارزات آینده تنظیم نمایند.» [۴۵]

گزارشی درباره‌ی روند بحث‌ها در دست نداریم. با توجه به تفاوت‌های آشکار میان دیدگاه‌های مسعود احمدزاده در مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک مسعود و آنچه یک انقلابی باید بداند، می‌توان دریافت که گفتگو میان نمایندگان دو گروه آسان و بدون دست‌اندازها پیش نرفت. اما به سختی می‌توان ادعای راوی حماسه‌ی سیاهکل را پذیرفت که: «این مباحثات بدون اخذ نتیجه مدت سه ماه ادامه یافت». [۴۶] نیز به سختی می‌توان پنداشت که علی‌اکبر صفایی فراهانی حتا یکبار از حمید اشرف نپرسد: نمایندگان گروه پویان-احمدزاده نسبت به مانیفست ما چه واکنشی نشان داده‌اند؟ رفقا درباره‌ی این جزوه چه می‌گویند؟ نظرشان چیست؟ و...

صفایی فراهانی حماسه‌ی سیاهکل نیز همانندی زیادی با حمید اشرف ساخته و پرداخته‌ی نویسنده‌ی حماسه‌ی سیاهکل دارد. هیچ‌یک از این دو و هیچ‌کدام از یاران این دو که در صحنه‌های گوناگون این کتابچه پدیدار می‌شوند، به مسائل نظری و سیاسی و فرهنگی دلبستگی ندارند. صفایی در همان یک باری که جویای «چگونگی پیشرفت بحث با گروه احمدزاده» می‌شود و می‌فهمد «که هنوز توافقی حاصل نشده است»، به حمید اشرف اصرار می‌کند که باید «به هر نحوی که می‌توانیم رفقا را قانع کنیم». [۴۷] و بدین ترتیب است که یک‌باره و بی‌هیچ تحلیل و توضیحی از راوی حماسه‌ی سیاهکل می‌شنویم که در دیدار بعدی «به اطلاع رفیق صفایی رساندم که رفقا آمادگی خود را با اجرای طرح ما اعلام کرده‌اند و حالا باید در سطح گروه این طرح بررسی شود و مورد توافق سایرین قرار گیرد.» [۴۸]

وقتی خواندن کتابچه‌ی حماسه‌ی سیاهکل را به پایان رساندم و به اندیشه نشستم، دیدم این به اصطلاح انقلابیون چه موجودات غریبی بودند: نه کتاب می‌خواندند، نه بحث سیاسی می‌کردند، نه به مسائل روز مملکت حساسیتی نشان می‌دادند، نه خبر می‌گرفتند، نه دنبال روزنامه و مجله بودند، نه نسبت به مردم بومی کنجکاو بودند و... خُب، بر پایه‌ی تصویری که کتاب از این جوانان می‌دهد، چرا نباید آن‌ها را ماکیاولیست و روشنفکران تروریست دانست؟! چرا نباید آن‌ها را گانگستر خواند و "فدائیان جهل" نامید؛ همین واژه‌هایی که اندیشه‌ی پویا، مهرنامه و امثالهم مثل نقل و نبات استفاده می‌کنند برای خراب کردن درخشان‌ترین و پاکبازترین جوانان یک نسل. یک لحظه فکر کنید که این

کتاب فیلم‌نامه شود و بر بنیاد آن فیلمی درباره‌ی سپاهکل ساخته شود. چهره‌ی صفایی فراهانی و حمید اشرف را در این فیلم چگونه باز می‌شناسیم؟

در دوران برزخی‌ای که زندگی می‌کنیم، در دورانی که مسئله‌ی هویت در کانون بازنگری‌های و بازاندیشی‌ها قرار گرفته، در دوره‌ای که تاریخ و فرهنگ‌مان را با نگاهی سنجش‌گرایانه از دیده می‌گذرانیم، در دورانی که از خود می‌پرسیم چرا چنین شد، چرا به این مصیبت دچار شده‌ایم، چه کردیم، چه نکردیم و چه باید کنیم، سربرآوردن این‌گونه کتاب‌ها خیلی معصومانه نیست.

ربیع نیکو: آقای مهاجر به عنوان آخرین سوال و خواهش می‌کنم خیلی کوتاه پاسخ دهید: سه روز پیش، چهل و ششمین سالگرد حماسه‌ی سپاهکل بود. ما، بعد انقلابی‌ها می‌گوییم حماسه!!! شما به عنوان یک تاریخ‌نگار و پژوهشگر تاریخ معاصر به‌خصوص با شناختی از جنبش چپ دارید، جایگاه سپاهکل را چگونه می‌بینید؟

ناصر مهاجر: به گمان من بهترین تعریف را درباره‌ی ماجرای سپاهکل بیژن جزنی داده است. می‌گوید اهمیت سپاهکل در این بود که دوره‌ی واپس‌نشینی و بی‌تحركی جنبش چپ به پایان رسید و جنبش چپ ایران توانست خودش را دوباره بازسازی کند، به میدان پیکار سیاسی بیاید و به عنوان جدی‌ترین نیرو در برابر حکومت شاه سربرافرازد. می‌نویسد:

«رستاخیز سپاهکل به حق اولین حرکت علنی مسلحانه‌ی جنبش بود که به نحو کاملاً وسیعی در جامعه منعکس شد و مردم را تکان داد و به عنوان یک واقعیت در مقابل رژیم عرض‌اندام کرد. این حرکت نتیجه‌ی سال‌ها جنبش مسلحانه، از ایجاد هسته‌ها و نطفه‌های آن تا شکست‌ها و پیروزی‌های کوچک و بزرگ قبلی بود. به این دلیل است که نام سپاهکل برای همیشه در تاریخ مبارزات خلق ما خواهد درخشید.» [۴۹]

ربیع نیکو: بسیار حُب، آقای ناصر مهاجر، من از شما ممنونم به خاطر وقتی که در اختیار ما و شنوندگانمان گذاشتید.

ناصر مهاجر: من هم از شما تشکر سپاسگزارم.

شنبه ۱۱ فوریه ۲۰۱۷

[۱] ربیع نیکو در گفتگو با ناصر مهاجر، رادیو همبستگی، برنامه‌ی نقد پژوهشی کتاب: حماسه‌ی سپاهکل، حمید اشرف (۲)، ۱۱ فوریه ۲۰۱۷

[۲] ربیع نیکو در گفتگو با فرخ نگهدار، رادیو همبستگی، برنامه‌ی نقد پژوهشی کتاب: حماسه‌ی سپاهکل، حمید اشرف (۱)، ۱۰ دسامبر ۲۰۱۶

[۳] پیشین

[۴] پیشین

[۵] پیشین

[۶] نگاه کنید به ناصر مهاجر- توج اتابکی، سند، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی، آرش، شماره‌ی ۱۰۸، پاریس، تیر ۱۳۹۱ / ژوئیه ۲۰۱۲

[۷] حماسه‌ی سپاهکل، یک اشاره‌ی کوتاه، باران، سوئد، ۲۰۱۶

[۸] گفتگوی جمال‌الدین موسوی با مهدی فتاپور، بی.بی.سی. (فارسی)، ۱۳ تیر ۱۳۹۵

[۹] حماسه‌ی سپاهکل، پیشین، صص ۳۵ و ۳۶

[۱۰] انوش صالحی، درباره‌ی «حماسه‌ی سیاهکل» اثر حمید اشرف، تارنمای اخبار روز، ۱۸ بهمن ۱۳۹۵

[۱۱] پیشین

[۱۲] پیشین

[۱۳] پیشین

[۱۴] پیشین

[۱۵] پیشین

[۱۶] بیژن جزنی، ۱۹ بهمن تئوریک، شماره‌ی ۴، چاپ دوم، اردیبهشت ۱۳۵۵، بی‌جا، صص ۴۴ و ۴۵

[۱۷] حماسه‌ی سیاهکل، پیشین، ص ۱

[۱۸] پیشین، صص ۷۴ تا ۷۷

[۱۹] سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی (دفتر سوم)، چاپ و نشر عروج (وابسته به موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ هفتم، ۱۳۸۹. نیز محمود نادری، چریک‌های فدایی خلق (از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷)، جلد اول، موسسه‌ی اطلاعات و پژوهش‌های سیاسی

[۲۰] انوش صالحی، درباره‌ی حماسه سیاهکل...، تارنمای اخبار روز، ۱۸ بهمن ۱۳۹۵

[۲۱] پیشین

[۲۲] حماسه‌ی سیاهکل، پیشین، ص ۳۱

[۲۳] پیشین، ص ۳۲

[۲۴] پیشین، ص ۴۶

[۲۵] حمید اشرف، جمع‌بندی سه ساله، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۵۷، ص ۸۲

[۲۶] انوش صالحی، «درباره‌ی حماسه سیاهکل»...، تارنمای اخبار روز، ۱۸ بهمن ۱۳۹۵

[۲۷] پیشین

[۲۸] مصطفی شجاعیان، انقلاب، نشر انقلاب، تهران، بی‌تاریخ، ص ۱۰

[۲۹] پیشین

[۳۰] پیشین

[۳۱] مصطفی شجاعیان- حمید مومنی، درباره‌ی روشنفکر (یک بحث قلمی)، به کوشش ناصر پاکدامن، انتشارات فروغ، ۱۳۸۶

[۳۲] م. شجاعیان، چند نوشته، انتشارات مزدک، فلورانس، ۱۹۷۵، صص ۱ تا ۶

[۳۳] م. شجاعیان، ششمین نامه‌ی سرگشاده به چریک‌های فدایی خلق، مزدک، فلورانس، ۱۹۷۶

- [۳۴] انوش صالحی، «درباره‌ی حماسه سیاهکل»...، تارنمای اخبار روز، ۱۸ بهمن ۱۳۹۵
- [۳۵] شورش نه، قدم‌های سنجیده در راه انقلاب (پاسخ انتقادی سازمان چریک‌های فدایی خلق به کتاب انقلاب)، کمیته‌ی پشتیبانی از جنبش نوین انقلابی خلق ایران، ۱۳۵۵، بی‌جا، ص ۵۰
- [۳۶] گفتگوی منجنيق با ایرج نیری، تدارک جهان در جنگل‌های سیاهکل، تارنمای اخبار روز، ۱۹ بهمن ۱۳۹۵
- [۳۷] حمید اشرف، یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه، انتشارات نبرد خلق، بهمن ۱۳۹۴، ص ۱۴؛
- [۳۸] بیژن جزنی از این فرد چنین یاد می‌کند: «... یکی از رفقا مفقود شد و احتمالاً بر اثر یخ‌زدگی درگذشت.» ۱۹ بهمن تنوریک، شماره ۴، اردیبهشت ۱۳۵۵، ص ۳۸
- [۳۹] محمود نادری، چریک‌های فدایی خلق (از نخستین واکنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷)، جلد اول، موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، بهار ۱۳۸۷، ص ۱۶۷
- [۴۰] ناصر مهاجر - مهرداد باباعلی، به زبان قانون، نشر نقطه، ۱۳۹۵، صص ۲۸۰ و ۲۸۱
- [۴۱] حمید اشرف، یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه، پیشین، ص ۸
- [۴۲] حمید اشرف، جمع‌بندی سه ساله، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۵۷، صص ۶ و ۷
- [۴۳] حماسه‌ی سیاهکل، همان، ص ۷۹
- [۴۴] میهن جزنی، بیژن: معشوق، رفیق، همسر، جنگی درباره‌ی زندگی و آثار بیژن جزنی، کانون گردآوری و نشر آثار بیژن جزنی، خاوران، پاریس، ۱۳۷۸، ص ۶۷
- [۴۵] حمید اشرف، جمع‌بندی سه ساله، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۰
- [۴۶] حماسه‌ی سیاهکل، ص ۴۲
- [۴۷] پیشین، ص ۴۷
- [۴۸] پیشین، ص ۵۳
- [۴۹] بیژن جزنی، ۱۹ بهمن تنوریک، شماره‌ی ۴، ص ۴۵